

تحول پدر شهود بود

گفت‌وگوی سروش دباغ و رضا خجسته رحیمی با نوید بازرگان، مهرنامه

1389/10/26

"با نوید بازرگان در خصوص دیدگاه‌های پدر در آخرین سخنرانی و برخی حرف و حدیث‌ها بر سر آن به گفت‌وگو نشستیم و بحث‌مان به مشی سیاسی پدر و تلقی لیبرالیستی از فکر او نیز رسید. در ادامه متن گفت‌وگوی ما با نوید بازرگان فرزند مهدی بازرگان در مجله مهرنامه را می‌خوانید"

اشاره: «پدر عزیزم بگذار بگویم که بارها حسرت آنرا خوردم که ای کاش در آن لحظات که درخت تناور عمرت بر زمین می‌افتاد، در کنارت بودم و در آن آخرین فرودگاه، پیکر ترا در آغوش می‌گرفتم. کاش آخرین نفس‌های پربرکت ات را شاهد بودم و کاش جمله ای را که هیچگاه به ادای آن قادر نشدم در آن زمان قبل از آنکه پلک هایت برای همیشه بسته شود، به یک نفس می‌گفتم: پدر کاش می‌دانستی که تا چه اندازه ترا دوست داشتم». این جملات از آن نوید است در مقاله ای که چند ماه پس از هجرت پدر نوشت. تراژدی مرگ پدر بسیار سخت است اما گویی این تراژدی برای نوید بسی سخت تر بوده است، فرزندى که چادر حرمت همیشه میان او و پدرش فاصله می‌انداخته تا آنجا که او حتی از بوسیدن دست پدر آنگاهی که بدن سردش در کنار حیاط حسینیه ارشاد و در زیر چادری آرمیده بود نیز ابا و پرهیز داشته است. با نوید بازرگان در خصوص دیدگاه‌های پدر (مهدی بازرگان) در آخرین سخنرانی و برخی حرف و حدیث‌ها بر سر آن به گفت و گو نشستیم و بحث مان به مشی سیاسی پدر و تلقی لیبرالیستی از فکر او نیز رسید. در ادامه متن گفت و گوی ما با نوید بازرگان فرزند مهدی بازرگان در مجله مهرنامه را می‌خوانید.

یکی از محوری ترین موضوعات در بررسی کارنامه فکری مهندس بازرگان انتظار ایشان از دین است و تطوری که احیانا آرای ایشان در این خصوص داشته است. آثاری همچون «مطهرات در اسلام»، «باد و باران در قرآن» و «بعثت و ایدئولوژی» به نظر می‌رسد که با یک انتظار از دین تقریر و تحریر شده اند. اگر بخواهیم با ادبیات روشنفکری دینی متاخر پس از انقلاب به آن آثار بازرگان نگاه کنیم، می‌توانیم انتظار حداکثری ایشان از دین در آن آثار و در دهه های سی و چهل را سراغ بگیریم. در آن دوره وقتی ایشان به بحث رابطه دیانت و سیاست در «بعثت و ایدئولوژی» می‌پردازند به صراحت می‌گویند که در پی استخراج احکام دینی به کار یک دولت دینی هستند. نگاه ایشان به رابطه علم و دین در بحث «مطهرات در اسلام» هم حاکی از همین انتظار حداکثری از دین است. اما به نظر می‌رسد که ایشان در اواخر عمر و مشخصا در سخنرانی «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» دست کم در خصوص رابطه دیانت و سیاست، و حکمرانی دینی آن انتظارات سابق را از دین ندارند. این سخنرانی با مناقشات زیادی نیز همراه شد و بسیاری از دوستان و

همفکران آقای بازرگان البته آن زمان گفتند که تحول و تطوری محوری در نگاه آقای بازرگان رخ نداده است حال آنکه برخی همچون آقای سروش از تحول فکر مهندس سخن می گفتند. شاید نتوان دقیقا گفت که انتظار ایشان از دین بالکل تغییر یافت و اگر چنین بود فرصت بسط این نظر را نداشتند تا بگویند تصورشان در این دوره از رابطه علم و دین یا دین و اخلاق چیست. آیا شما قائل به این تحول در انتظار ایشان از دین هستید یا اینکه معتقدید تجربه زیست شان در سالهای پس از انقلاب صرفا تصور ایشان از رابطه دین و سیاست را تغییر داد و نه بیشتر؟

در مجموعه آثار 16 مهندس بازرگان نوشته هایی از او به چاپ رسیده شامل دستنوشته هایی که بعدها پیدا شد و حاصل تاملات و تفکرات بیست سالگی او است زمانی که احتمالات تازه به پاریس رفته و دارد با تفکر غربی از نزدیک مواجه میگردد. گرچه یک جوان بیست ساله است که فلسفه هم نخوانده اما در قسمت نخست این نوشته ها سوالات فلسفی یا کلامی بسیاری را طرح کرده است. مثل بلند بلند فکر کردن است. از قبیل اینکه مواد انرژی ها موجود بالغیر اند یا نه و بحثهایی در مورد اشکال در حدوث عالم اشکال در امکان اجسام و تعبیر جبر و اختیار و... جالب است که ایشان در جستجوی پاسخی به این سوالات خیلی زود قبل از آنکه کاملا در اینها غوطه بخورد و در پیچیدگی آیات قرآن تمسک می جوید و بر اساس کتاب قرآن شروع می کند به پاسخگویی و تلاش میکند جهان بینی اش را بر اساس کتابی که با آن به نوعی مانوس است شکل دهد. بنابراین گویی ایشان خیلی زود به یک یقین رسیدند و این موهبتی است که تا پایان عمر با ایشان همراه می ماند؛ یقینی است که بازش نمی نهد. در واقع می شود گفت که تمام تفکرات و نوشته های او در سالیان بعد حول همین یقین شکل می گیرد. توجهی است در روزگاری که فصل یقین گویی سپری شده است و این برای من نکته قابل توجهی است. به این ترتیب مهندس از این زمان از یکسو دلخواسته دین است و از سوی دیگر، متعهد به عقل و میدانید که تمام زندگی اش عملا تلاش برای همساز کردن این دو با یکدیگر بوده است. بعد از تحصیلات آکادمیک در فرانسه و بازگشت به ایران نیز در جهت آشتی دادن دین با دستاوردهای دنیای مدرن کوشش میکند. و البته این تلاش کاملا جنبه تدافعی و دفاعی هم دارد. معشوق و محبوبی به نام دین مورد حمله است و او در پی حراست و حفاظت از آن است. اما آدمی است که مرتبا میخواند و فکر میکند. عمده دغدغه او نیز که تا این اواخر همچنان ادامه داشت در مورد نسبتی است که دین و دنیا با هم دارند. اما در مورد پرسش شما که اتفاقا مربوط به همان تامل همیشگی اوست بنظر من شروع روندی را که بعدها منتهی به نظریه خدا و آخرت می شود باید در کتاب «مرز میان دیانت و سیاست» ایشان جست که برآمده از یک سخنرانی در سال 1341 در دومین کنگره انجمن های اسلامی در مسجد نارمک است. به نظر من، دنبال کردن این سیر فکری در سال های بعد نشانگر تغییراتی است که در افق انتظار ایشان از دین رخ داده است. ایشان در آن سخنرانی عنوان «مرز میان دین و امور اجتماعی» را انتخاب کرده بودند چون استفاده از لفظ «سیاست» می توانست سوء برداشت ایجاد کند. در آنجا از اینکه مردم به واقعیت ها و عمل بی توجهند انتقاد می کنند و می گویند قبلا دستگاه حکومت کاری به کار مردم نداشت و فقط حیطه قدرت خودش را حفاظت می کرد و مردم معیشت شان را خودشان راه می انداختند اما امروزه وضعیت سیاست به طریقی است که در تمام شئون زندگی می خواهد دخالت کند و به همین دلیل دین هم جزو حوزه هایی است که سیاست می خواهد در آن رخنه کند و بر آن تسلط بیابد و این نه یک جنگ عادی بلکه نزاعی بر سر حیات و ممات است. ایشان در آنجا استدلال می کنند که یا باید دین بر سیاست تفوق پیدا کند و تکلیف سیاست را روشن کند یا مضمحل و

مستحیل در سیاست خواهد شد. سیاستی که روز به روز جلوتر می آید و مثل یک اختاپوس همه چیز را در بازوان و اختیار خود خواهد گرفت. در نظر داشته باشید که نام این سخنرانی مثلاً «تطبیق دین و سیاست» نیست. بنابراین ایشان از همان زمان متوجه است که اگر قرار باشد دینداران و روحانیت را برای حضور در عرصه اجتماعی و سیاسی دعوت کند همواره مرزهایی را هم باید برای آن در نظر داشت و مشخص کرد. نوشته او نشان میدهد که او از انطباق سیاست و دیانت از همان اوان بیمناک است و می گوید که دین اصول سیاست و هدف حکومت را مشخص می کند ولی وارد جزئیات نمی شود و انتخاب مدیران امری نیست که دین بخواهد در آن دخالت کند. ایشان بنابراین در آن زمان فهمیده است - چنانچه بعد ها نیز در جای دیگر اذعان دارد - که روحانیت پتانسیل بسیار مناسبی است برای وارد شدن به حوزه سیاست و تغییر دادن شرایط موجود؛ او اشاراتی به مساعی سید جمال و مفاد طبایع الاستبداد کواکبی و نیز کتاب مرحوم نایینی میکند و نشان می دهد از اینکه روحانیون در گذر اتفاقات بعد از مشروطیت، عملاً پای خود را از سیاست بیرون کشیده و دیگر هیچ روحانی ای به رغم گذشته در مجلس باقی نمانده رضایت ندارد. تعریف می کردند که یکبار خدمت آیت الله بروجردی رسیده و دیده بودند که چه بحث داغی درباره یک مساله کوچک فقهی در باب نجاست در جریان است حال آنکه در همان زمان استفتائی که یک دانشجوی پزشکی درباره مسائل روز از ایشان کرده بود عملاً بی جواب مانده و محرر آقا ذیل سوال آن دانشجو نوشته بود در این موضوعات نباید وارد شد و فضولی نباید کرد. خلاصه ایشان در آن سخنرانی به صراحت می گویند با این دولت که می خواهد تمام امور زندگی ما را در دست بگیرد باید جنگید و در افتاد و این همان هدف اصلی سخنرانی است. در آنجا میگوید دیانت باید در سیاست حضور فعال داشته باشد. و برای این منظور از تجربه زندگی حضرت امیر و دیگر ائمه و دیانت و سیاست توأمان ایشان یاد می کنند و ادله خود را از زندگی آنان استوار میکند و می گوید آنها اگر مورد تهدید قرار گرفتند از آن روی بود که دعوی حکومت داشتند. بعد اضافه میکند "هدف دین تنها خیر و سعادت دنیوی نیست، اخروی صرف هم نیست، اصولاً در قرآن سعادت و تامين دین و دنیا از هم جدا نیستند." این سخنان نشان می دهد که یکی از اهداف دین از نظر ایشان خیر و سعادت دنیوی است. جالب است که مسئله آخرت به عنوان هدف اصلی نیز در اینجا آمده است. در نظر داشته باشید که در تمام آثار بازرگان از جوانترین نوشته ها تا تاملات بخش پایانی عمر، آخرت هدفی اصلی برای یک انسان دیندار است. این بنظر من در تناسب با دور نگری اوست. بقول مولانا: عاقلان خود نوحه ها پیشین کنند/ جاهلان آخر به سر بر میزنند. آخرت و خدا یک درگیری دائمی ذهنی برای مهندس است. البته تاکید و توجه ایشان به این مساله بعدها متحول می شود. و بنابراین دیدگاههای مطرح شده در این سخنرانی نمی تواند همسان با آخرین سخنرانی ایشان باشد. پس از این دوره سخنرانی بعدی ایشان با همین موضوع در سال 59 ایراد می شود. روحانیتی که در آن زمان به حضور سیاسی دعوت شده بودند اکنون حضوری تام در عرصه سیاسی دارند و نه تنها از دروازه ها و مرز میان دین و سیاست عبور کرده اند بلکه تمام فضا را نیز به خود اختصاص داده اند. و بنظر میرسد مهندس می خواهد دوباره آنها را متوجه مرز کند منتها در جهت عکس سال 41. عنوان این سخنرانی دوباره «مرز میان دین و سیاست» است که قرار بوده در محوطه کاخ سعدآباد ایراد شود اما ظاهراً از آن ممانعت به عمل می آید. متن این سخنرانی موجود است و ایشان در آنجا می گویند که اکنون دیگر تفکیک دیانت و سیاست مطرح نیست اما مرز و چگونگی ارتباط و تداخل این دو مطرح است. با این حال باز هم مفاد این سخنرانی متفاوت از آخرین سخنرانی ایشان است. در آنجا ایشان می گویند که «مسیحیت در زمان خودش مفهوم نشد و حتی مسیح را جدای از دنیا و حکومت کردند و آن داستان آنچه به قیصر تعلق دارد

به او واگذار را برای او درآوردند». حال آنکه ایشان در سخنرانی خدا و آخرت همین نکته را به عنوان دلیلی برای تفکیک میان دین و سیاست مطرح می کنند. سخنرانی سال 59، پاسخ صریحی به مرحوم بهشتی است. دستنوشته مهندس نشان میدهد که مرحوم بهشتی صراحتاً گفته بودند: «مبارزه و فعالیت سیاسی باید صرفاً اسلامی و تحت مدیریت روحانی باشد» و «خطر انحراف انقلاب اسلامی ما به یک جنبش ملی گرایانه خیلی بالاست»: بازرگان با نقل این سخنان مرحوم بهشتی به صورت تدافعی می گویند که «سابقاً تجاوز دولت و سیاست در دیانت بود حالا تجاوز دیانت و متولیان آن در سیاست و حکومت است» (مجموعه آثار 17). تمام این سخنرانی در تقابل با انحصارگرایی است و مهندس تأکید می کند که اسلام شکل و فرم حکومت را مشخص نکرده است. به این ترتیب زمینه های سخنرانی آخرت و خدا از اینجا شروع میکند به جوانه زدن.

و این نیز برآمده از تجربه زیست در ساختاری دینی بود.

بله همینطور است تفکر دائمی در دل تجربیات تاریخی. اما سخنرانی بعدی ایشان که در این ارتباط قابل اشاره است در سال 1365 با عنوان «تفکیک دین از سیاست» ایراد شده است. در اینجا سخنان مهندس صریح تر و جدی تر می شود و می گوید که حکومت باید از آن انسان باشد و انسان خودش حاکم بر خویشتن و واضع قوانین و مقررات است. البته در اینجا هم می گوید که دین از سیاست جدا نیست و حاکمیت باید با دین باشد اما از دو تفکیک صحبت می کند. اول بر تفکیک حاکمیت دیانت از حاکمیت یک طبقه خاص تأکید می کند و سپس از تفکیک وظایف عرفی حکومت از هدف دینی حکومت. دو تأکید هم در این سخنرانی دارد: یکی این است که مقصد، زندگی و آخرت و خداست و دیگری هم ضرورت انتخاب توسط مردم و مبتنی بر نیازهای مردم است. این بحث در نهایت به سخنرانی مهندس در سال 1371 و 85 سالگی ایشان می رسد. تمام نوآوری مهندس بازرگان در این سخنرانی نهایی که نشان دهنده تحولی است که البته ریشه هایش در گذشته است و عملاً از سال 65 آغاز شده بود، در همان واژه «تنها» بود که بعداً متأسفانه به دلیل اعتراضات برخی دوستان حذف شد: «آخرت و خدا، تنها هدف بعثت انبیا». پشت این واژه ی تنها حداقل شش سال تجربه و تحول فکر نهفته بود. در این سخنرانی مهندس می گوید که نبوت و حکومت دو مشغله جداگانه بوده و خداوند وظیفه حکومت را برعهده رسولان خود قرار نمی داده است. اینبار برخلاف سال 41 از زندگی و سلوک منفک انبیا از حکومت برای مدعای خود اقامه دلیل میکند. بنابراین در پاسخ به سوال ابتدایی شما باید بگویم که آشکار است در ایشان تحول صورت گرفته است. اینکه یک فرد پس از سی سال تجربه و زیست تنگاتنگ در کشاکش سیاست و اجتماع همچنان یک جور فکر کند چه ارزشی دارد؟ در اینجا مهندس میگوید کتاب خدا در باره امور دنیوی ساکت نیست اما اموری را مورد سفارش قرار میدهد که رعایت آنها موجب رستگاری اخروی است یعنی هدف اصلی آخرت است. بنده میگویم اگر قرار باشد بر اساس تقسیم بندی آیزایا برلین حکم کنیم از دو سنخ خارپشت و روباه که یکی در محور اندیشه متمرکز و دیگری دارای اندیشه های پراکنده است مسلماً مهندس بازرگان متعلق به جرگه خارپشت هاست. خدا و آخرت و دغدغه دینی یک محور همیشگی در آثار و فکر او بود و بخش عمده ای از آثارش - البته نه همه آثار - در ایضاح همین نکته اما به هر حال در این فکر نیز او تحولی قابل توجه پیدا کرد. تحولی که از تبعات و نتایج آن نمیتوان غافل شد.

آیا به نظر شما درک متقدم و اولیه ایشان از رابطه علم و دین می توانست با رهیافت های ایشان در این سخنرانی آخر، همچنان ادامه پیدا کند؟ پدر اوهارا که از آباء کلیساست کم و بیش پروژه ای مشابه با آقای بازرگان در خصوص علم و دین داشت و معتقد بود زبان علم و زبان دین ناظر به یک واقعیت اند و هم علم باید دین را تایید کند و هم دین علم را. اما ویتگنشتاین در کتاب درسگفتارهایی در باب باور دینی، زیبایی شناسی و اخلاق این نگاه را نقد می کند و می گوید که این دو، ناظر به دو سنخ شبکه مفهوم و دو بازی زبانی است که مبانی متفاوتی دارند؛ یکی در جهان راززدایی شده و دیگری درجهان رازآلود قرار دارد و بنابراین نمی توان آنها را در یک خانواده قرار داد. نگاه مهندس بازرگان درباره نسبت متقابل و متناظر علم و دین، چه پیوندی می تواند با این دیدگاههای نهایی ایشان داشته باشد؟

اگر مهندس بازرگان عمری طولانی تر می داشت یا این فکر زودتر در سازمان اندیشه او جوانه می زد، به نظر من انتظارات او از دین به حوزه های دیگر مثل علم و دین هم تسری پیدا می کرد و به انتظار دینی حداقلی تری در سایر حوزه های معرفتی هم می رسید. من خود به این تفکیک کاملاً باور دارم. این تحول به صورت تدریجی در مهندس رخ داد و به صورت تدریجی می توانست ادامه هم پیدا کند.

وقتی سخنرانی «بعثت و ایدئولوژی» آقای بازرگان را مرور می کنیم می بینیم که ایشان به عنوان یک اصل اولیه مخالف استبداد هستند. اما تفسیر خاصی برای حکومت دینی مطرح می کنند و مثلاً می گویند که چون دینداران تقوی و پرهیزگاری دارند حکومت دینی حکومتی سالم تر از یک حکومت غیردینی خواهد بود و استبداد نمی تواند به آن رخنه کند. اما ایشان به عنوان کسی که دعوی دین و آزادی را توأمان دارند به مرور و انباشت تجربه در می یابند که ابزارهای پیشنهادی شان برای تحصیل این دو مقصود احتیاج به تحول دارد تا بدانجا که در سخنرانی آخرت و خدا به یک تحول مشهود در مقایسه با سخنرانی بعثت و ایدئولوژی می رسند.

درست است. در بعثت و ایدئولوژی تلاشهایی صورت داده اند تا ضمن معرفی سیر تحول تاریخی ایدئولوژی ها و اشاراتی به تفرق و سردرگمی آنها با استفاده از قرآن و سنتهای اسلامی به زمینه های نوعی ایدئولوژی اسلامی اشاره کنند. نوشته مفصلی است که برای آن زحمت بسیار کشیده اند و در پایانش هم مینویسند بهیچ وجه ادعا ندارم قطعی و خالی از خطا باشد. اگر در آخرین نوشته ایشان خطاب به کیهان فرهنگی در سال 73 بنگرید به عدول از فکر "ایدئولوژیک کردن دین" اشاره واضحی دارند. بله درین حوزه تغییر و تحول اعتقادی صورت گرفته است.

اگر بخواهیم یک صورتبندی از کارنامه فکری بازرگان مبتنی بر اصول محوری و نه حاشیه ای فکر او در هر دوره فکری اش ارائه کنیم آیا نمی توان گفت که به هر حال مهندس در دوره ای بر رابطه سیاست و دیانت تاکید داشته و وقتی در تجربه و عمل آثار فکر خود را مشاهده می کند دوره گذار را پشت سر می گذارد تا اینکه نهایتاً در دوره سوم به نقطه ای در تقابل با دوره اول می رسد؟

این دوران گذار دوران مطالعه و تدقیق نظر مهندس بر اساس یک تجربه زیستی بود. در تمام این سال ها مهندس مشغول مطالعه و بحث بود تا در نهایت فکر ایشان به صورت کمال یافته خود در سخنرانی آخرت و خدا تبلور یافت.

اشاره کردید که مهندس پس از یک دوران گذار آخرین سخنرانی خود را ایراد کرد و گفتید که واژه «تنها» مفهومی محوری در آن آخرین سخنرانی داشت که متأسفانه حذف شد. اگر این نتیجه گیری محصول سالیانی فکر و تجربه بود چرا ایشان حاضر به حذف این واژه از عنوان سخنرانی خود شدند؟ چه شرایطی ایشان را در معذوریت قرار داد تا برخلاف میل خود عمل کنند؟

مهندس اعتقادی خاص به جمع دوستانش داشت. عقل جمعی را اصولاً کار گشا تر میدید برای همین، نظرش را در معرض داوری دیگران گذاشت تا این نظر که معلوم بود وقتی به صراحت عرضه شود حساسیتهای بسیار حتی در میان دوستان ایجاد خواهد کرد با اندیشه های دیگر چکش بخورد و فرم نهایی را بگیرد. این سخنرانی بدین ترتیب در انجمن اسلامی مهندسين در معرض نقد دوستان و همفکران ایشان قرار گرفت. ایشان از آیت الله منتظری آیت الله غروی و دکتر سروش و آقای اشکه وری و برخی اندیشمندان دیگر خواست تا نظر بدهند. بدقت آرائی آنها را نیز تحت مطالعه گرفت. این مجموعه با زیر نویسهایی که مهندس بر هر نوشته دارد در مجموعه آثار 17 که نتیجه زحمت آقای بدیع زادگان است آمده. برخی مخالفت ها باعث شد که ایشان اصلاحاتی در سخنانشان اعمال کنند اما چارچوب اصلی فکر ایشان تغییری پیدا نکرد. اصرار دیگران این بود که واژه «تنها» از عنوان سخنرانی حذف شود اما متن نهایی سخنان ایشان نشان می دهد که حذف آن واژه از عنوان، تنها یک تغییر صوری و شکلی بوده و محتوای سخن تغییری پیدا نکرده است .

بر اساس خاطراتتان توضیح دهید که آیا جبهه گیری برخی دوستان و همفکران موجب ناراحتی ایشان نمی شد؟

نه، یادم هست که از نقدها استقبال هم می کردند. تحمل ایشان در برابر انتقاد واقعا خیلی بالا بود و تعصب فکری نداشت .

دیدگاه های مهندس بازرگان در این سخنرانی آخر جنبه های فردگرایانه بیشتری به نسبت پیش پیدا کرد. از همینجا می خواهیم به نسبت اندیشه ایشان و لیبرالیسم بپردازیم. پس از انقلاب بسیاری منتقدان مهندس ایشان را لیبرال می نامیدند. از دکتر پیمان که می گفت لیبرالیسم قبای امپریالیسم است تا حزب توده که ایشان را بورژوا لیبرال می خواند و تا شاگردان شریعتی و همچنین دانشجویان خط امام. فارغ از آن نزاع ها مرحوم بازرگان را به چه مفهوم می توان لیبرال دانست و به چه مفهوم نمی توان؟ اگر لیبرالیسم سیاسی و

اقتصادی و معرفتی را از هم جدا کنیم ایشان تابع کدامیک از اینها بودند؟ مهندس در ابتدای انقلاب تاکید بسیاری بر کوچک کردن حجم دولت و کاهش بوروکراسی در سخنرانی هایش داشت، با این حال بسیاری صنایع و بانک ها در آن زمان ملی شدند که به اعتقاد برخی منتقدان در تقابل کامل با لیبرالیسم اقتصادی فهم می شود. به لحاظ سیاسی نیز علاوه بر مداراگر بودن، تاکید بر حقوق یکسان و جدایی دین از حکومت (نه تفکیک دین از سیاست) هم از مولفه های لیبرالیسم است که باید دید مهندس چقدر به آن اعتقاد داشتند؟ همچنین ایشان در سخنرانی بعثت و ایدئولوژی از یوتیلیتاریانیسم و راسیونالیسم و آزادی مطلق و برخی فاکتورهای دیگر به عنوان مولفه هایی در ایدئولوژی های جدید سخن می گویند که باید دور ریخته شوند. این مواضع چه نسبتی با لیبرالیسم سیاسی و معرفتی دارد؟ بنابراین ایشان به چه معنی لیبرال بودند و منتقدان ایشان در ابتدای انقلاب با کدام وجه لیبرالیستی ایشان مخالفت می کردند؟

تا جایی که میدانم در ملی کردن بانک ها یا برخی صنایع شورای انقلاب پیشگام بود و دولت موقت برای تعدیل ملی کردن افرای قوانینی را در چند بند تنظیم کرده بود که مثلا شامل صنایع و سازمانهایی میشد که بدهی آنها به سیستم بانکی بیش از ارزش آنها بود. اما بهر حال وبه لحاظ معرفتی من مهندس بازرگان را هم -داستان با لیبرالیسم نمی دانم. فراموش نکنیم که او در هر حال ابتدا در جستجوی یک ساختار دینی است و در انتها نیز ساختاری بر بنیاد عقل انسانی میجوید که همچنان به آرمانهای دینی دل بسته است. در آثارش نیز صراحتا لیبرالیسم را رد کرده و گفته است که این افکار چون مبتنی بر اومانیسیم هستند و کمال انسان را در خود اتکایی و تحقق نفس تعریف می کنند و نقطه عزیمت و مقصد را خود انسان می دانند با ادیان الهی در تضادند. بنابراین به لحاظ نظری و معرفتی ایشان لیبرال نبوده اند. به لحاظ سیاسی و اقتصادی اما مهندس در بنیاد اندیشه اعتقاد به رواداری و تکثر معقول اعتقادات و نیز مسائلی چون تقویت بخش خصوصی و اقتصاد آزاد داشت. اما در مورد واژه لیبرال که به او منسوب می کردند این از نظر مخالفان یک ناسزا تلقی میشد شما می دانید که واژه لیبرالیسم در تاریخ بارهای مفهومی متفاوتی داشته است. لیبرالیسم یک معنای تحقیر کننده دارد و یک معنای تحسین کننده. لیبرال در معنای تحسین آمیز را از ریشه لیبرالیتی می دانند که بزرگواری و بزرگ منشی را در خود دارد اما لیبرالیسم به معنای منفی را هم ریشه لیبرترین می دانند که به معنی بی بند و باری و خارج از چارچوب اخلاق بودن است. در نمایشنامه اتلوی شکسپیر دزدمونا خطاب به ایگو که شخصیت منفی این تراژدی است او را قبیح ترین ولیبرال ترین مشاور می خواند. یعنی آنرا به عنوان ناسزا به کار می برد. درجایی خواندم که در ابتدای قرن نوزدهم در اسپانیا و تحت تاثیر نظام فرانسه، روشنفکران اسپانیایی از لیبرالیسم به معنای مثبت استفاده می کردند اما سلطنت طلبان همزمان آنرا به عنوان ناسزا بکار میبردند.. عجیب است که در ایران مخالفین بازرگان چه روحانی و چه غیر روحانی در اطلاق این صفت به او تحت تاثیر نیروهای چپ همداستان شده بودند. یکی ازین دوستان دکتر پیمان بود که در خط مقدم حمله به دولت نوپای بازرگان و شخص او بود و واژه لیبرال را با غیظ خاصی بکار میبرد. مرحوم مهندس از نقد های تند و گزنده و افرای ایشان بسیار دل آزرده بود. اما این اواخر مهندس تعصی به بیهقی کرده بود. مثل اینکه میگفت "چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن؟..."

اگر ایشان چنین گرایشی داشتند و نگاهی باز در زمینه اقتصادی و سیاسی داشتند چرا در سخنرانی بعثت و ایدئولوژی چنان نقدهای تندی به مثلاً راسیونالیسم و یوتیلیتاریانیسم و آزادی مطلق وارد می کنند؟ آیا این نشان نمی دهد که این منظومه فکری درست چفت و جور نشده و دچار خلاهایی است؟ رد و نفی راسیونالیسم و یوتیلیتاریانیسم نهایتاً به تضعیف لیبرالیسم و تقویت جبهه مقابل آن می انجامد و در یک منظومه فکری دقیق باید به این مسائل هم توجه داشت .

تا جایی که من می دانم نقد ایشان بر لیبرالیسم عمدتاً معرفتی است. در مورد اصالت مطلقه عقل و علم و یا سودگرایی نیز چنین است. همچنان که به فاشیسم و سوسیالیسم و بقول شما جبهه مقابل لیبرالیسم نیز منتقد است. اما گاهی در برخی از آنان نکات قابل تامل هم میبیند و میگوید میتوان تکیه گاههایی ایدئولوژیک در میان آنان جست و او بلحاظ سیاسی به مشی لیبرالی نزدیک است. اما خورشید منظومه فکری او قرآن است نه لیبرالیسم. تا جای ممکن نیز تلاش کرده تا عقل و آزادی را نیز حرمت نهد و فونداسیون آن را نیز از منابع دینی استوار کند تا ارکان فکری جفت و جور شود. همین دفاع او از عقل و آزادی و توصیه به اعتدال از جمله نکاتی بود که او را در بحبوحه انقلاب در مقابل جریان رود قرار میداد.

کسی که مجبور بود خلاف جریان آب شنا کند چرا پست نخست وزیری را قبول باید می کرد؟ آیا این یک اشتباه ایشان بود؟

نه، مهندس جز این نمی توانست انجام دهد. کشور به لحاظ سیاسی و اقتصادی دچار تلاطم جدی شده بود و حالا از او دعوت به کار شده بود. او فکر کرد در چنین شرایطی می تواند کمکی کند و راه درست را هم کاستن از آن شتابزدگی انقلابی می دانست. او می خواست آن شتابزدگی را به گفتمان "تدریج" نزدیک کند و فهم آن را جا بیاندازد. اما تغییر این دیسکورس کار محالی بود. ابتدا هم گفت که سرعت و قدرتم محدود و مشخص است. می گفت که انتظاری بیشتر از این از من نداشته باشید. البته این را بگویم که مهندس انتظار همراهی از جانب رهبران داشت و اگر چنین حمایتی وجود می داشت به سرانجامی کاملاً متفاوت می رسیدیم. ورود مهندس در دولت موقت یک ابتلای فوق العاده سخت برای او بود. از هیچ سمتی جز حلقه نزدیک یاران وفادارش استعانت نمیشد. حتی کسانی که هیچ انتظار نداشت مثل مرحوم قطب زاده نیز با تمام امکانات رادیو و تلویزیون در مقابل او ایستاده بودند. کمیته ها و کانون های متعدد قدرت هیچ حاضر به واگذاری اختیار نبودند. آنروزها وقتی از نخست وزیری به خانه باز میگشت برای من فراموش نشدنی است. حجم یک کشور بحران زده را بر دوش داشت. به هر حال با همه وجود میخواست دراستقرار نظم و اعتدال بکوشد.

آیا این خواست ممکن بود؟

با دید امروز ما نه، اما با دید آن زمان، ممکن بود. اگر ایشان احساس می کرد که به هیچ وجه موفق نخواهد شد این مسئولیت را نمی پذیرفت اما اگر هم نمی پذیرفت امروز شما می گفتید که او باید در چنان شرایطی مسئولیت را می پذیرفت اما با بی مسئولیتی شانه خالی کرد .

می دانیم که به هرحال شریعتی سهمی اساسی در تفوق گفتمان انقلابی در ایران داشت. برخی منتقدان آن زمان بازرگان، امروز می گویند که تقابل ما با بازرگان را باید در تقابل میان شریعتی و بازرگان تحلیل کرد. البته با توجه به سخنان جسته و گریخته مهندس بازرگان می توان استنباط کرد که ایشان مشی سیاسی شریعتی را قبول نداشت. شریعتی به دنبال انقلابی دینی بود اما بازرگان نگاه متفاوتی داشت. اگر بخواهیم چهره های تاثیر گذار روشنفکری دینی را مقایسه کنیم به نظر می رسد که بازرگان و سروش تقارب فکری بیشتری دارند تا بازرگان و شریعتی. آنها اگرچه مبدا حرکت شان متفاوت بوده اما نهایتاً به یک محصول رسیدند. آنچنانکه آقای سروش در همان سخنرانی پس از فوت مهندس نیز درباره سخنرانی آخرت و خدا گفتند که من با فرآورده موافقم اگرچه با فرآیند موافق نیستم. در باب نسبت میان دیانت و سیاست به نظر می رسد که آقای بازرگان با فرآیندی متفاوت یعنی از مسیری درون دینی، به همان فرآورده ای دست پیدا کردند که روشنفکران دینی متاخر مثل آقای شبستری و سروش به آن رسیدند .

درست است و تقریر شما را در نزدیکی فکر دکتر سروش و او-در برخی موارد- قبول دارم. این اواخر بیاد می آورم که پس از خواندن یکی از مقالات سروش با تحسین عجیبی از درک و دریافت او و نیز گزینش دقیق کلماتش سخن میگفت. مهندس بازرگان اما سازگاری زیادی با نگاه دینی شریعتی نداشت و این را صراحتاً هم می گفت. با برخی خط کشی های قاطع شریعتی که البته برای بسیاری از ما خیلی هم جذاب بود مخالفت داشت. یادم است در مورد این جمله معروف شریعتی "آنان که رفتند کاری حسینی کردند. آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند وگرنه یزیدی اند " میگفت هیچ همچو چیزی نیست! ساده انگاری میدید که کل مردم را آدم سه دسته کند...با اینحال، اگرچه با برخی ایده های شریعتی همراه نبود اما نبوغ شورو خلاقیتی را که در سخن او موج میزد می ستود. از این نکات اگر بگذریم باید بگویم اینکه برخی دعوای سیاسی اول انقلاب را تصویری از دعوای بازرگان و شریعتی بخوانند یکجور آدرس غلط دادن است. کسانی که جلودار تسخیر سفارت شدند نه تنها به پیروی از شریعتی چنین نکردند که پیروان و شیعیان مطهری هم نبودند. مگر چقدر مطالعه داشتند و چقدر سن داشتند؟ من شک ندارم که اگر مطهری زنده بود این بزرگواران با او هم تعارض پیدا می کردند. اینها نه نمایندگان فکری شریعتی بودند و نه نمایندگان فکری مطهری. داستان سفارت کاملاً یک ماجرای سیاسی است. ربطی به تئوری ها ندارد. این زرنگی سیاسی است که عده ای مخالفت سیاسی و تاریخی خودشان با بازرگان را در ذیل جنگ نظری بازرگان و شریعتی توجیه کنند. اگرچه می توان گفت در فکر سیاسی آنها شریعتی متاسفانه سهمیم بوده است . بد نیست خاطره ای را در همینجا به نقل از آقای دکتر بنی اسدی که در آنروز مشاور نخست وزیر بودند برایتان بگویم. روز 14 آبان سال 59 یعنی یک روز پس از اشغال سفارت به مرحوم پدر خبر میدهند که لینکن جانشین سفیر امریکا به وزارت امور خارجه پناه برده است و دانشجویان عزیز مایلند ایشان را نیز در آنجا دستگیر کنند . مرحوم مهندس با نگرانی دکتر بنی اسدی را به نمایندگی از خود نزد مرحوم بهشتی در مجلس

خبرگان میفرستند تا با کمک ایشان مسئله بیش ازین بحرانی نشود. آقای بهشتی که در حال اداره جلسه بودند پس از مدتی می آیند و می گویند چرا نگرانید؟ ایشان شرح ما وقع میکند و از نگرانی مهندس از گسیختن شیرازه ها می گوید. مرحوم بهشتی با خونسردی گفته بودند که «نگرانی نداشته باشید. و همانجا با تلفن شماره سفارت را میگیرند و سراغ آقای خوئینی ها را از کسی که آنسوی خط است میگیرند. جمله ای که آقای دکتر بنی اسدی از مرحوم بهشتی خطاب به آقای خوئینی ها شنیدند دقیقا این جمله است: «آقا قرار ما این بود که کاری نکنیم که از کنترل ما خارج شود». شما خود حدیث مفصل را ازین مجمل بخوانید. امر به برخی دوستان مشتبه شده و میپندارند فعال ما یشا بوده اند.

گفتید که دانشجویان مخالف بازرگان نماینده فکر شریعتی نبودند. اما به هرحال بسیاری از کنشگران سیاسی مخالف آقای بازرگان را که می توان پیرو شریعتی خواند. اگر چه شریعتی زنده نبود اما از معدل پیروان او می توان راه او را تشخیص داد. واقعیت این است که معدل پیروان شریعتی، مخالف بازرگان بودند و در راهپیمایی علیه بازرگان حضور داشتند.

شکی نیست. فضای فکری حاکم در آن دوره و امدار اندیشه های شریعتی بود و مهندس هم تلاش می کرد تا این گفتمان را به گفتمان خودش که مبتنی بر مدارا و تأنی بود نزدیک کند. تفاوت آشکار با گفتمان انقلابی در تانی او نهفته بود. جالب است که در آنروز تا چه حد با این اصطلاح که در فرهنگ و ادب ما اینقدر زمینه دارد بیگانه شده بودیم. علیرغم اینکه مهندس به سعدی بیشتر متمایل بود تا مولانا و اصولا آشنایی زیادی با تفکر مولانا نداشت اما با این حرف مولانا کاملا هم افق بود: که تانی هست از رحمان یقین/ هست تعجیل ز شیطان لعین / این تانی از پی تعلیم تست/ که طلب آهسته باید بی سکست / جویکی کوچک که دایم میرود/ نه نجس گردد نه گنده میشود /

اما چگونه می توان به عنوان یک جریان سیاسی هم نام و عکس شریعتی و هم نام و عکس بازرگان را برای خود انتخاب کرد. این را می گویم چون برخی منتقدان دیروز بازرگان امروز می پرسند که به هرحال شریعتی و بازرگان دو مشی سیاسی کاملا متفاوت داشته اند و استفاده از نام هر دو آنها گویای آن است که یا این تفاوت را درک نکرده ایم یا درک دقیقی از سیاست عملی نداریم .

البته در حیطه روشنفکری دینی طیف وجود دارد .

اگر منظور طیف روشنفکران دینی باشد می توان چهره های دیگری را هم به آنها اضافه کرد و البته در اینصورت معلوم نیست نام و عنوان و عکس محمد مصدق چه جایگاهی در آن تابلو دارد. اما اگر مراد از قرار دادن نام مصدق تاکید بر یک مشی سیاسی باشد معلوم نیست چگونه می توان مشی سیاسی شریعتی و بازرگان را جمع کرد.

آنها دارای نسبتی فکری هستند و برخی از آنها دلبستگی به دین و تلاش های نومعتزلی در دین داشته اند اما البته با دکتر مصدق در مجاهدت برای وطن و قطع وابستگی شیرازه اشتراک دارند. قطعاً میان آنها نسبت سیاسی و فکری بطور کامل برقرار نیست. من منکر تفاوت های ساختاری آنها نیستم و باید بگویم که مرزهای مشترک آنها همانطور که می دانیم در برخی موارد کم بوده است.

با خروج از دولت موقت، احتمالاً مهندس بازرگان ارزیابی دقیق تری از شرایط پیدا می کند اما چرا همچنان تمایل دارد بعداً کاندیدای ریاست جمهوری شود و همچنان در صحنه می خواهد حاضر باشد؟

مهندس بازرگان عملاً هیچگاه از حضور اجتماعی کنار نرفت. اجازه دهید از این فرصت استفاده کنم و به نکته ای که در بحث با آقای عبدی در شماره قبل مهنرنامه پیش آمد اشاره کنم. ببینید مهندس عضو حزب بود و نگاهش این بود که همیشه فعالیت قانونی اش را ادامه دهد. او هیچگاه از عمل - یعنی عمل موثر - فاصله نگرفت تا به تعبیر آقای عبدی حد اثر یک اندیشمند سیاسی باشد. بنظر من ما می توانیم در یک تقسیم بندی کلی سه گونه روشنفکر را از هم متمایز کنیم. روشنفکر نخست کسی است که صرفاً به ایده هایی می رسد و آنها را طرح می کند. روشنفکر نوع دوم اگر به ایده ای می رسد علاوه بر طرح، سعی می کند آنها را در خودش و زندگی خصوصی اش نهادینه کند و به کار ببندد. اما روشنفکر نوع سوم کسی است که تلاش می کند چیزی را که عمیقاً باور دارد در جامعه هم پیاده کند و به این منظور آستینش را هم بالا می زند و وارد عمل میشود. حالا چه موفق بشود یا بدلیل جو نا مساعد موفق نشود. تفاوت روشنفکری گاندی و جان راسکین یا هنری دیوید تورو در اعتقاد به عدم خشونت را نگاه کنید. گاندی نه تنها آن اعتقاد یعنی "آهیمنسا" را در زندگی خصوصی اش به کار می بندد بلکه با تلاش خارق العاده ای در اجتماع هم می خواهد پیاده کند. مهندس بازرگان هم از این دسته روشنفکران است و از این حیث کاملاً عملگرا است. البته بخت یا تقدیر یا هر چه اسمش را بگذارید با او یار نیست ولی از پا نمی نشیند. و همین استقامت او در نهایت در جهت تغییر باور های جامعه در حد متعارف موثر می افتد. بنابراین پس از کنار رفتن از دولت موقت به دنبال راه های دیگری برای به کار بستن ایده هایش در اجتماع می رود. اگر او عملگرا نبود باید قهر می کرد و کناره می گرفت. موفقیت او در عمل را نیز می توان از تعداد نهادها و انجمن ها و شرکت هایی که تاسیس کرده فهمید: شرکت سهامی انتشار، شرکت ایرفو، شرکت سافایر، شرکت صافیاد، نهضت آزادی، انجمن های اسلامی مهندسين، انجمنهای اسلامی معلمین، انجمن های اسلامی بانوان، انجمن های اسلامی دانشجویان. چه کسی می تواند ادعا کند که بیش از این برای تحقق فهم کار جمعی در ایران کار عملی انجام داده است؟ تا روزهای آخر عمر دو یا سه روز به کارخانه می رفت و لباس کار می پوشید و پای دستگاه می ایستاد. تیپ او اصلاً عملگرا بود. در دولت موقت تلاش کرد تا ایده های خودش را پیاده کند ولی نه ماه بیشتر مجال نداشت. در این 9 ماه وارد کار اجرایی شد و کار اجرایی هم یعنی عملگرا بودن. اما اگر عملگرا بودن به معنی بی پرستی بودن باشد ایشان چنین چیزی نمی توانست و نمی خواست باشد.

به نظر شما با نگاهی تاریخی به کارنامه نخست وزیری بازرگان، ایشان فراتر از استراتژی در تاکتیک ها چقدر قابل نقد بودند؟ آیا می شد با تاکتیک های متفاوت تری کامیاب تر بود؟ مثلا برخی می گویند که ایشان در دولت موقت که دولتی انقلابی بود باید ائتلافی تر عمل می کردند و جوانان را نیز مشارکت می دادند .

البته جای نقد هرکسی همواره وجود دارد. باید وارد مصادیق شد و به طور مشخص آنها را ارزیابی کرد. ایشان قطعاً اشتباهاتی داشته اما برآیند عملکرد او به گونه ای بوده که امروز در نگاه ایرانیان وطن دوست در جایگاه بسیار مطلوبی ایستاده است. دولت موقت از طیفی تشکیل شده بود که گروه های مختلف ملی مذهبی را شامل می شد اما بالاخره مجبور هم بود از افراد متخصص استفاده کند و این دست ایشان را در انتخاب می بست. اگر کسی کاری از دستش بر می آمد دولت موقت دست رد به سینه اش نمی زد. اما اصل برای ایشان تخصص بود. ضمناً در نظر داشته باشید که این دولت یک دولت موقت بود و قرار بود متمرکز باشد و شرایطی را فراهم کند که بعد دولت مستقر سر کار بیاید. وقت بسیار محدود بود و کارها زیاد. هر کس در این موقعیت از کسانی استفاده میکند که نسبت به کفایتش اطمینان کافی داشته باشد. وقت شطرنج بازی کردن نبود و مهندس نمی توانست هم کار کند و هم به این مسائل بپردازد.

البته سیاست هم عرصه عمل در چارچوب مقدرات و مشکلات است.

بله، مقدر همین بود که شما باید کسی را در راس یک وزارتخانه بگذارید که تجربه اداره یک تشکیلات و موسسه را بیشتر داشته است. ایراداتی که میگیرفتند و آنها را دلیل سقوط دولت معرفی میکردند گاهی عجیب است می گویند چرا بازرگان با برژینسکی دیدار کرد اما اگر این ملاقات هم صورت نمی گرفت واقعا دولت موقت می توانست با آن حجم حملات و شدت آشوبها به کار خود ادامه دهد؟ مطمئن باشید آنهایی که مخالف بازرگان بودند بهانه های دیگری می جستند برای خارج کردن قطار دولت از ریل. ماجرای دیگری را باز هم به نقل از دکتر بنی اسدی نقل کنم. صبح روز 14 آبان آقای مهندس ابوالفضل بازرگان برادر زاده مهندس استعفای بازرگان را به بیت امام میبرد، گویا امام فردای آنروز آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی و باهنرا می خواهند و به ایشان می گویند که بروید با مهندس بازرگان صحبت کنید و ایشان را منصرف کنید. آنها اما سوار ماشین که می شوند در راه رادیو را که روشن می کنند می بینند که متن استعفا دارد خوانده می شود. بنابراین کارها و اوضاع پیچیده تر از آن بود که بتوان مدیریت اش کرد.

پس می توان گفت که ایشان نسبت به توان مخالفان و آینده کار خود دچار اشتباه محاسباتی بودند؟

در ارزیابی امکان موفقیت شاید ایشان دچار اشتباه محاسباتی بودند. گویی که در لحظه نخست هم البته گمان نداشت صد در صد موفق می شود اما میزان مخالفت ها را هم تا آن حد پیش بینی نمی کرد. فکر نمی کرد و نمی دانست که این دریا چه موج خون فشان دارد .

در پایان می خواهیم با توجه به رابطه نزدیک شما با مهندس سوالی درباره اخلاق ایشان و مبنای آن بپرسیم. مشهور است که آقای بازرگان انسان اخلاقی و متساهلی بود. آیا ایشان چون بسیار مذهبی بود اخلاقی می زیست. یا اینکه شأن مستقلی برای اخلاق قائل بودند؟ آیا ایشان درک مستقل از دینی از اخلاق داشتند یا نه؟

مهندس بازرگان خصلتا اخلاقی بود، شاید دلیل تربیتی و شاید ژنتیکی داشت. اما به باور من اگر او مسیحی هم می بود یک مسیحی پایبند به اخلاق بود و اگر یهودی هم بود یک یهودی پایبند به اخلاق بود. مطابق نوشته های او، در غرب نیز توجه او بیشتر بر امور اخلاقی آنها معطوف میشود. اینکه امانت درستی و دوستی آنها چگونه است و چگونه در یک امر عمومی مثل ریشه کن کردن سل متحد میشوند و خود جوش اعانه جمع میکنند. و یا چطور اعتقاد به آزادی در آنجا نهادینه شده است. او مینویسد بزودی متوجه این مطلب شدم که اروپای متمدن و پیشرفته اروپای کراوات سینما و البسه نیست. اروپا معنویت ایده آل و مذهب دارد. اما نگاه دینی ایشان نیز این اخلاقی بودن را تقویت می کرد.

و شاید همین وجه شخصیت ایشان بود که باعث شد بعد از فوت، بسیاری از منتقدان دیروزین ایشان، مراجعه و ابراز تاسف از گذشته کنند.

بله، قبل از فوت حاج احمد خمینی که در بیمارستان از پدر التماس دعا داشتند و پس از فوت آقای خلخالی. و بسیاری دیگر. در مورد آقای خلخالی به رغم آنکه حلالیت میخواستند حتی در مراسم، برخی گریه ایشان را نیز دیده بودند اما چندی بعد من مصاحبه تندی از ایشان علیه بازرگان شنیدم. فهمیدم که بسیار پیرشده اند و مواضع شان را چندان نباید جدی گرفت .